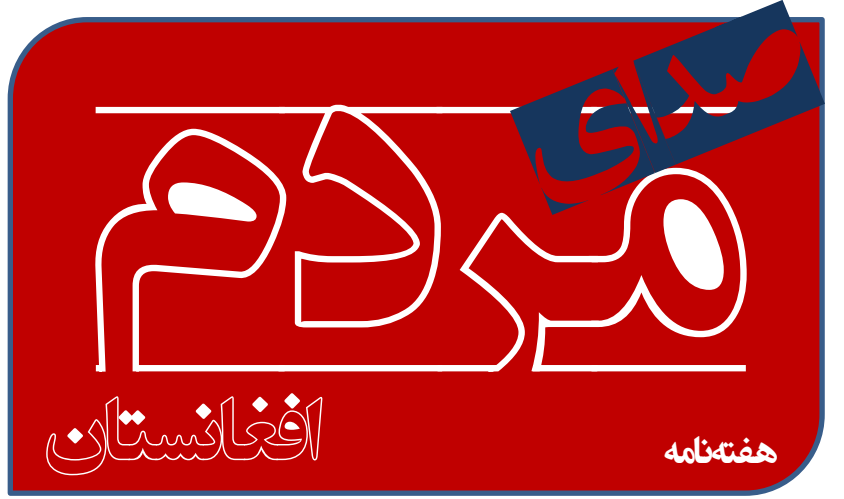


رهبران سه کشور فرانسه، آلمان و بریتانیا در بیانیه مشترکی بعد از موضع گیری رئیس جمهوری آمریکا درباره عدم پایبندی ایران به برجام، ضمن تاکید دوباره بر پایبندی شان بر توافق هسته ای، از اینکه آینده این توافق به خطر بیفتد، نگرانی خود را ابراز کرده اند.

انگلا مرکل، امانوئل ماکرون و ترزا می در بیانیه مشترک شان نوشته اند: ما قاطعانه به برجام و اجرای همه جانبه آن را از سوی تمام طرفها پایبندیم. حفظ برجام در راستای منافع امنیت ملی مشترک ما است. توافق هسته ای سرانجام ۱۳ سال دیپلماسی بود. این توافق پیشرفتی است برای جلوگیری از انحراف برنامه هسته ای ایران به سمت اهداف نظامی. برجام با اکثریت قاطع آرا تحت قطعنامه ۲۲۳۱ در شورای امنیت سازمان ملل به تصویب رسیده است. آژانس بین المللی انرژی اتمی مکرر و به واسطه برنامه راستی آزمایی خود و همچنین پیگیری های بلند مدت، پایبندی ایران به توافق را تایید کرده است. بنابراین ما از کنگره و دولت آمریکا دعوت می کنیم، پیش از اتخاذ هر تصمیمی که ممکن است به توافق اتمی خدشه وارد کند، (مثلا بازگشت تحریم هایی که به موجب توافق برداشته شده اند) تبعات احتمالی تصمیم شان بر روی امنیت آمریکا و متحدان اش را در نظر بگیرند.



شماره ۱۵۱ | سال چهارم، یکشنبه، ۲۳ میزان، ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۱۵ اکتبر ۲۰۱۷

خاک به چشم مردم نزنید؛ هیاهو و غوغاسالاری تنها برای عوام فریبی و جلب رأی مردم است!



که امیر پناهیان

سخیفانه تر از این نمی شود که عمر حکومت به سه سال رسیده باشد ولی گردانندگان آن ریشهی تمامی ضعفها و کاستی های توجیه ناپذیر اداری شان را به گذشته ربط بدهند و مسوولیت آنرا به گردن دیگران بیاندازند، بهانه ی بی شرمانه ی که انگار نه انگار این حکومت تازه به کار اش شروع کرده و اولین روزهای کار و مدیریت اش را تجربه می کند. چنین بهانه ی نه تنها مسخره و بی شرمانه است، بلکه شیوهی است که نشان می دهد، افراد بهانه گر نه به منافع ملی پایبند اند و نه حاضر اند به شهروندان پاسخ بدهند و به خواستها و اراده ی آنان احترام بگذارند.

۲

وزارت دفاع ملی: در ۲۴ ساعت گذشته ۶۰ هراس افکن به شمول اعضای طالبان و داعش کشته شده اند.

دفتر رسانه های وزارت دفاع ملی افغانستان با نشر خبرنامه یی گفته است که در نتیجه عملیات های مختلف نیروهای دولتی در نقاط مختلف کشور، ۶۰ هراس افکن به شمول سه داعشی کشته و ۲۷ تن دیگرشان زخمی شده اند. مسوولان مطبوعاتی وزارت دفاع گفته اند که عملیات های نیروهای دفاعی و امنیتی کشور در ۱۳ ولایت افغانستان راه اندازی شده بودند که بر طالبان و داعشیان تلفات سنگین وارد شده اند.

خبرنامه گفته است که در نتیجه عملیات نیروهای دولتی در ولسوالی دهر اوود ولایت ارزگان ۲۲ طالب، در ولسوالی های دشت ارچی و گل تپه قندز ۱۴ طالب و در ولایت هلمند ۱۳ طالب دیگر کشته شده اند.

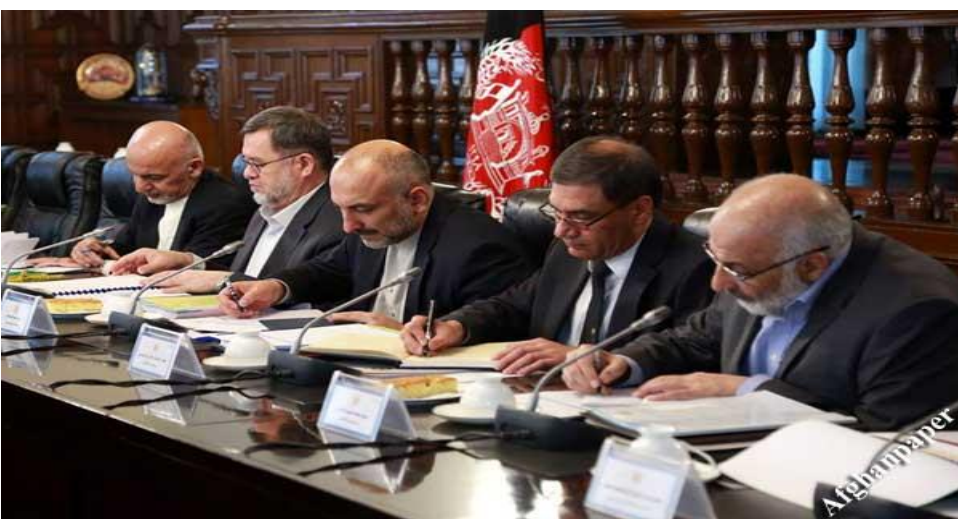
بر بنیاد خبرنامه، در جریان عملیات های نیروهای دفاعی و امنیتی کشور ده ها حلقه ماین کشف و خنثی و یک مقدار سلاح و مهمات نیز از بین برده شده است. وزارت دفاع گفته است که حمایت هوایی و زمینی از نیروهای دولتی افزایش یافته و تنها در ۲۴ ساعت گذشته، ۱۴ عملیات تصفیوی پلان شده، ۱۴ عملیات خاص و ۵۷ پرواز هوایی انجام شده اند. این وزارت تاکید کرده است که در نتیجه ضربات هوایی نیروهای دولتی، ۶ ضربه به لانه های دشمن وارد گردیده است. وزارت دفاع ملی اما از تلفات نیروهای دولتی چیزی نگفته است، اما طالبان گفته اند که تلفات بر نیروهای پولیس محلی وارد کرده اند.

مقام های محلی ولایت سرپل از تصرف دره ی میرزا اولنگ به دست طالبان خبر داده اند

مقام های محلی ولایت سرپل می گویند طالبان بار دیگر دره ی میرزا اولنگ ولسوالی صیاد این ولایت را تصرف کرده اند. آنان بی توجهی نیروهای امنیتی را دلیل سقوط این دره به دست طالبان می خوانند. اسدالله خرم یک عضو شورای ولایتی سرپل به رسانه ها گفته است که پنجشنبه شب ۲۰ میزان طالبان بالای دره ی میرزا اولنگ حمله کردند. او گفت پس از حمله ی طالبان نیروهای امنیتی پسته های شان را ترک کردند و تنها نیروهای خیزش مردمی در برابر طالبان جنگیدند. دولت وزیری سخن گوی وزارت دفاع ملی اما از حمله ی طالبان به دره ی میرزا اولنگ اظهار بی خبری کرد. او گفت: «تحرک دشمن در اطراف دره ی میرزا اولنگ گزارش داده شده بود. اما آنان نتوانسته اند این دره را تصرف کنند.» نصرت الله جمشیدی، معاون مطبوعاتی قول اردوی ۲۰۹ شاهین گفت: «من ساعات پیش با مسوولین در میرزا اولنگ صحبت کردم، آن دره سقوط نکرده است، مخالفان امشب بالای پسته های سبزگل و دیگر پسته ها حمله کرده اند.» این دره دو ماه پیش برای ۹ روز تحت تصرف گروه طالبان قرار داشت که سپس نیروهای نظامی کشور توانستند آن را آزاد کنند. حالا این دومین بار است که دره ی میرزا اولنگ به دست طالبان سقوط می کند. در چهاردهم ماه اسد سال جاری، داعش و طالبان مشترک بر دره ی میرزا اولنگ حمله کردند و بیش از ۵۰ تن از باشندگان این دره را کشتند. اخیراً فعالیت گروه طالبان در ولایت شمالی سرپل، بیشتر شده است و در برخی حمله ها افراد وابسته به گروه موسوم به دولت اسلامی (داعش) هم دست با طالبان عملیات هایی را راه اندازی می کنند.

از شعارهای سیاسی تا فعالیت های تیمی

محمد نسیم نظری



سیاسی هستند، که از هر لحاظ به شدت ضعیف و وارونه بوده و از گوشه گوشه ی آن بوی تند و خشن انحصارگرایی به مشام می رسد. لایه متوسط سیاسی به علت مشارکت در برخی سناریوهای انحصار طلبی و قبض قدرت با مرکزیت یک تیم مشخص، نیز در تلاش اند تا با پوشاندن اسرار مهم حکومتی و سازکارهای موجود سیاسی در بنده ی نیمه جان حاکمیت و روابط پیچیده ی دستگاه های مختلف و بازیگران اصلی در لانه های تصمیم گیری و ظرفیت های کلان چانه زنی سیاسی، از یک طرف سهم شان را از این بستر نابسامان کنونی بردارند و از جانب دیگر با اغفال و گذشت، زمینه ی بقای شان را در دستگاه موجود سیاسی حفظ نمایند.

این روزها شعارهای سیاسی با ذهنیت های مملو از احساسات و برداشت های نامناسب از ساخت و بافت قدرت و نهادهای سیاسی در کشور، زمینه ی گمانه زنی های زیادی را فراهم ساخته است. حاکمیت مطلق گرای کنونی که به هیچ ارزش ملی و ساختار و باور عمومی که در چوکات آن اقلیت های قومی و مذهبی تعریف می شوند، ارج نمی گذارد و همیشه با تمام توان و نیروی سیاسی در صدد حذف سیستماتیک نهاد و ساختارهای قومی و اردوهای کوچک با رویکرد اعتراضی می باشد. سران ارشد حاکمیت با دستمال گذاشتن روی زخم های ناسور ملی که به هیچ وجه با این طیبیان تازه کار و با این باور موجود در بستر تفکر سیاسی حکومت قابل تداوی نیست، در صدد توجیه اعمال ناشایسته ی دستگاه موجود

حکومت وحدت ملی و چشم انداز مبهم برای آینده

احمدشاه کهزاد



جهانی صدمه زد. افزون بر این، زحمات شبانه روزی نیروهای دلیر امنیتی به منظور تأمین امنیت انتخابات نقش بر آب شد، هزینه ی هنگفتی از سرمایه ی ملی هدر رفت و راه بجایی نه بُرد. حالا پرسش اساسی این است، که سران حکومت وحدت ملی به چه اندازه به تعهدات شان عمل کرده اند؟ به رغم این که اکثریت کاندیداتوران در همه ممالک جهان در ایام مبارزات انتخاباتی شان به شعارهای اغوا کننده و طرح های پر زرق و برق متصل می شوند اما در دوره ی مأموریت شان به تحقق حد اکثر وعده های شان فایق می آیند.

حکومت وحدت ملی که برآیند یک توافق نامه ی سیاسی میان کاندیدان پیشتاز و برآمده از متن یک انتخابات پرچالش است، در حالی سه ساله می شود که امروز اکثریت شهروندان افغانستان از کار کردهای آن ناراض و به ادامه ی کار آن و آینده ی افغانستان خوشبین نمی باشند. انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳ خورشید با توجه به حصول تجارب از انتخابات گذشته که انتظار می رفت شفافتر، عادلانه تر و بر خاسته از آرای پاک مردمی باشد، امید مردم افغانستان را به یأس مبدل کرد، ضربه ی مهلک بر پیکر دموکراسی نوپا وارد آورد و به اعتبار و اعتماد دولت افغانستان در نزد جامعه ی

صفحه ۳

صفحه ۳

گپ مردم



تداوم کشتار و تاراج؛ بخش‌های از میرزا اولنگ بار دیگر سقوط کرد

احساس

یکم: در تابستان امسال، آن‌چه در میرزا اولنگ ولایت سرپل رُخ داد، بدون شک یک نسل‌کشی عریان بود، نسل‌کشی که با هیچ توجیهی انکار نمی‌شود و هدف آن جز پاک‌سازی قومی هیچ چیزی دیگر بوده نمی‌تواند. اکنون اما در فاصله‌ی کمتر از دو ماه، این فاجعه برای دومین بار تکرار می‌شود و رسانه‌ها از سقوط پسته‌های امنیتی این منطقه به دست ترویست‌های طالبان گزارش می‌دهند. این در حالی است که هنوز زخمی‌های فاجعه‌ی قبلی درمان نشده و بی‌جا شدگان آن به خانه‌های شان برنگشته‌اند. بعد از جنایت دهشت‌افکنان در میرزا اولنگ و غفلت و انکار حکومت از مسوولیت قانونی‌اش، حد اقل توقع این بود، که دولت افغانستان زمینه‌ی بررسی نهادها و سازمان‌های ناظر بین‌المللی از این فاجعه‌ی انسانی را محیا سازد و از شورای حقوق بشر جهانی بخواهد، تا گزارشگر ویژه در امور جنوساید را به این منطقه بفرستد و با تحقیقات دقیق و مسلکی ظلم‌های که به مردم روا داشته شده است را مستند و به آن رسیدگی نماید. اما متأسفانه حکومت افغانستان نه تنها این کار را نکرد، بلکه تهدیدهای امنیتی این منطقه را جدی نه گرفت و بعد از بازپس‌گیری دره‌ی میرزا اولنگ از چنگ تروریستان، طرح امنیتی آن‌را استحکام نه بخشید. اکنون که طالبان به بخش‌های از این دره برای بار دوم شبخون زده و آگاهانه زندگی مردم را آماج قرار داده‌اند، هیچ بهانه‌ی برای تبریئ مسولان حکومت در پیوند به این فاجعه وجود ندارد. حکومت باید در برابر این خیانت آشکار پاسخ بگوید.

دوم: در جریان دو روز اخیر مقام‌های محلی ولایت سرپل گفته‌اند؛ که پیشروی طالبان ادامه دارند و حملات گسترده‌ی آنان به کمر بند امنیتی ولسوالی صیاد رسیده‌اند. این مقام‌ها همچنان تسریع کرده که ضعف مدیریت سبب بحران امنیتی و روانی در ولایت سرپل شده است. با این حساب حکومت وحدت ملی مسوول مستقیم فاجعه‌ی میرزا اولنگ است، به این دلیل که حکومت و حلقه‌ی ارگ با وجود تهدیدات بلند امنیتی و تجربه‌ی تلخ سقوط این منطقه، بازهم در اجرای مکلفیت و مسوولیت قانونی شان غفلت نموده‌اند. با این اوصاف، عملی‌ترین راه برای دادخواهی و جبران خسارات مردم بی‌پناه میرزا اولنگ این است، که خود مردم وارد عمل شوند و از نهادها، سازمان‌ها و جامعه‌ی جهانی بخواهد تا ضمن تحقیق از فاجعه‌ی قبلی و نشر گزارش از چگونگی وقوع آن، قوت‌های بین‌المللی که در افغانستان حضور دارند را به آن منطقه بفرستند و مسوولان حکومت را بخاطر غفلت، ناکامی و ناتوانی‌اش در صیانت از جان و مال مردم، آزادی و دموکراسی مورد بازپرس قرار دهند.

سوم: طالبان به عنوان یک گروه تروریستی، در حالی چنین تراژیدی دردناک را خلق می‌کنند، که یک‌بخش کلان از مهمات جنگی شان را از حکومت افغانستان دریافت می‌نمایند و جانب حکومت، به بهانه‌ی صلح، به این گروه باج می‌دهد. باج‌دهی و اكمال گروه تروریستی طالبان توسط حکومت، حرفی تازه‌ی نیست، بارها گزارش شده که چرخبال‌ها، شب‌هنگام اسلحه و مواد اکمالاتی به مناطق تحت کنترل طالبان فرود می‌آورند، در تازه‌ترین مورد، پس از عملیات نظامی اخیر در ولسوالی‌های برگ‌متال و وایگل ولایت نورستان، یک عضو مجلس نمایندگان گفته است، که حکومت به طالبان این دو ولسوالی سه‌موتر اسلحه و مهمات داده است. کارشکنی‌های از این دست حکومت/یک‌بخش حکومت در بحث امنیت کشور، هیچ معنی غیر از تبانی این حلقه با عوامل جنایات چون میرزا اولنگ ندارد. بنابراین اگر مسوولیت کشتار و تاراج به گردن طالبان گذاشته شود، حکومت عملن به تبانی این گروه متهم است و به نوعی با تروریستان همذات‌پنداری می‌کنند.

خاک به چشم مردم نزنید؛ هياهو و غوغاسالاری تنها برای عوام‌فریبی و جلب رأی مردم است!

برای چندمین بار به منظور فریب مردم به داوطلبی رفت و در ارگ ریاست‌جمهوری قرار داد گردید. با این وضعیت به چنین حکومت چه بگویم؟

شرایط به گونه‌ی است که کار مقامات حکومتی به کلاهبرداری می‌ماند و هر کسی در هر مقام که قرار دارد، از مردم وند می‌گیرد و فقط بلد است خوب بر آشوبد و غوغا و تبلیغات راه بیندازد، و فضای جامعه و جو عمومی را آن گونه رقم بزند که واقعیت‌ها گم شود و مردم توان تشخیص حقیقت از دروغ را نداشته باشد. سخیفانه‌تر از این نمی‌شود که عمر حکومت به سه سال رسیده باشد ولی گردانندگان آن ریشه‌ی تمامی ضعف‌ها و کاستی‌های توجیه‌ناپذیر اداره‌ی شان را به گذشته ربط دهند و مسوولیت آن‌را به گردن دیگران بیندازند، بهانه‌ی بی‌شرمانه‌ی که انگار نه انگار این حکومت تازه به کار اش شروع کرده و اولین روزهای کار و مدیریت‌اش را تجربه می‌کند. چنین بهانه‌ی نه تنها مسخره و بی‌شرمانه است، بلکه شیوه‌ی است که نشان می‌دهد، افراد بهانه‌گر نه به منافع ملی پابند اند و نه حاضر اند به شهروندان پاسخ بدهند و به خواست‌ها و اراده‌ی آنان احترام بگذارند.

بنابراین اگر برای حکومتی‌ها نیازهای اولیه مردم اهمیت ندارد و یا آنان فراموش کرده که مردم این سرزمین چه مشقت‌ها و زحمت‌های را به منظور حمایت از این حکومت افسارگسیخته در انتخابات و در جریان سه‌سال کشیده‌اند، این را نباید فراموش کنند که بازی کردن با صداقت مردم بی‌جواب نخواهد ماند. بالاخره روزی مردم پاسخ فریب‌ها و وعده‌های میان‌تهی این حلقه‌ی پوپولیست تبارگرا را خواهد داد. عوام‌فریبی و دروغ‌های گرم و نرم حق این مردم نیست، بلکه حق این‌ها رفتار مسوولانه، انکشاف متوازن و تأمین عدالت اجتماعی‌اند، مسئله‌ی که حکومت وحدت ملی هرگز به آن توجه نداشته است. عدم توجه حکومت به اراده و نیازهای جامعه، اگر از یک طرف فرصت‌های زیست و زندگی بهتر را از مردم می‌گیرد از سوی دیگر برای مسیبان آن نیز گران تمام خواهد شد، این حرف را غنی و تیم همکار او به یاد داشته باشند.

رهبران آن به جز پیچیده‌تر ساختن پرونده‌ی کابل بانک دیگر به هیچ وعده‌ی کمپاین انتخاباتی و تعهدات مراسم سوگند وفاداری شان عمل نکرده است. برای تأیید این ادعا کافی‌ست سخنان آن روزهای آقای غنی و عبدالله را به یاد بیاورید و بعد با خود قضاوت کنید که آیا سخنان آنان عملی بوده یا نه تمامی شعارها و اقدام حکومت در جریان سه‌سال نمایشی بوده‌اند؟ آنان وعده داده بودند که گزینش افراد در کابینه مبتنی بر شایسته‌سالاری، تخصص و تجربه خواهند بود، به مردم تعهد سپرده بودند که تلاش‌های گسترده برای محو معضل فساد اداری خواهند کرد، گفته بودند طرح‌های زیربنایی را تقویت می‌نمایند، شاهراه‌ها را به صورت استاندارد اسفالت می‌کنند و در انکشاف شهرها و روستاها اصل انکشاف متوازن را در نظر می‌گیرند و صدها شعار رنگین‌تر از این‌ها را به زبان آورده بود، اما حالا که تجربه‌ی سه‌سالگی این حکومت غوغاسالار را با خود داریم و عملی‌ناشدن وعده‌های رهبران آن را به عینه دیده‌ایم، باید فهمیده باشیم که رفتار و عمل کرد آنان جز عوام‌فریبی و خاک به چشم مردم زدن چیزی دیگری نبوده‌اند.

همیشه هر زمانی که حکومت تحت فشار افکار عمومی قرار گرفته و یا سخن از نقض مستمر قانون اساسی توسط حکومت به میان آمده است و حکومتی‌ها به کم‌کاری در برابر مردم متهم شده‌اند، معمول‌ترین روش آنان برای توجیه رفتار غیرمسوولانه‌ی و تبریئ خود شان، آستین به فریب افکار عمومی بالا می‌زنند و با ارائه‌ی گزارش‌های دروغین و عوام‌فریبانه از عمل کرد شان دفاع می‌کنند.

پرونده‌ی سقوط ولایت قندوز در لای چنین غوغاسالاری گم شد، دست‌های پنهان برای ناآمن‌سازی شمال کشور با استفاده ای همین تیوری هم‌چنان پنهان نگهداشته شده‌اند، روی جنایت دهم‌زنگ که جان نزدیک به صد تن از نخبگان معترض جامعه را گرفت با همین شیوه خاک پاشیدند، به پلان برق وارداتی ترکمنستان با همین روش دست‌برد زدند، برنامه‌ی تأمین برق بامیان با ارائه‌ی گزارش‌های که اصلن حقیقت نداشت به منظور آرام‌ساختن معترضان، به مردم وعده داده شد و در آخرین مورد پروژه‌ی اعمار سرک قرباغ-جاغوری در ولایت غزنی

حلقه‌ی ارگ و در رأس آن محمد اشرف غنی غوغاسالار و عوام‌فریب‌اند. غنی و تیم همکارش در جریان سه‌سال گذشته بارها به مردم دروغ گفته، قانون اساسی را نقض کرده و به اراده‌ی مردم دست‌برد زده‌اند. در این جستار به نمونه‌های عینی رفتارهای عوام‌فریبانه و فراقانونی این حلقه اشاره می‌کنم.

غوغاسالاری هیچ معنی غیر از این نمی‌تواند داشته باشد، که ارگ‌نشینان می‌خواهند با متشنج ساختن جو و فضای جامعه به حرف‌ها و وعده‌های واحی و غیر واقعی شان شکل و وجهه‌ی واقعی ببخشند و ضعف مدیریتی شان را از چشم مردم پنهان کنند. به بیان ساده‌تر غوغاسالاری همان شان‌سازی فرا واقعی است، که مدیران حکومت وحدت ملی در جریان سه‌سال گذشته با استفاده از آن، کوشش کرده تا کم‌کاری‌ها و کارهای فراقانونی شان را توجیه نمایند و با راه‌اندازی تبلیغات و رفتارهای عوام‌پسند، افکار عمومی را اقناع کنند. داد زدن از برنامه‌های که اصلن قابل تطبیق نیست و به شعارهای مالیخولیانه شبه است، پُر کاربردترین روش بوده که رییس‌جمهور غنی و حلقه‌ی همکار او برای راضی‌نگهداشتن عوام جامعه به آن تمسک بسته‌اند. اگر شعارهای پوپولیستی و موج‌سواری‌های شریکان قدرت در زمان کمپاین انتخاباتی و بعد از تشکیل حکومت وحدت ملی را به یاد داشته باشید، درک می‌کنید که آنان به کدام پیمانه عوام‌فریب و پوپولیست هستند. وعده‌ی ایجاد یک‌میلیون شغل، وعده‌ی تشکیل حکومت تخصص‌گرا و شایسته‌سالار، دم‌زدن از شکست‌اندن حصار و زندان جغرافیایی و داد زدن از شعارهای چون؛ راه‌اندازی معادن، از بین بردن تعصبات قومی و وعده‌ی استقرار صلح در کشور، کم‌ترین و ابتدایی‌ترین وعده‌های بود که رهبران این حکومت به مردم سپرده بودند، که متأسفانه از هیچ یکی خبری نیست.

از زمان آغاز کار حکومت وحدت ملی تا اکنون،

پرونده‌ی سقوط ولایت قندوز در لای چنین غوغاسالاری گم شد، دست‌های پنهان برای ناآمن‌سازی شمال کشور با استفاده ای همین

تیوری هم‌چنان پنهان نگهداشته شده‌اند، روی جنایت دهم‌زنگ که جان نزدیک به صد تن از نخبگان معترض جامعه را گرفت با همین

شیوه خاک پاشیدند، به پلان برق وارداتی ترکمنستان با همین روش دست‌برد زدند، برنامه‌ی تأمین برق بامیان با ارائه‌ی گزارش‌های

که اصلن حقیقت نداشت به منظور آرام‌ساختن معترضان، به مردم وعده داده شد و در آخرین مورد پروژه‌ی اعمار سرک قرباغ-

جاغوری در ولایت غزنی برای چندمین بار به منظور فریب مردم به داوطلبی رفت و در ارگ ریاست‌جمهوری قرار داد گردید. با این

وضعیت به چنین حکومت چه بگویم؟

حکومت وحدت ملی و چشمانداز مبهم...

ولی دولت‌مردان امروزی ما نه تنها نتوانسته، به تعهداتی که به مردم افغانستان داده، عمل کنند، بل گفته می‌شود که وعده‌های دوره‌ی کمپاین انتخابات و بعد از آن را از یاد برده اند. این‌جا ذکر چند نکته را لازم می‌دانم:

۱- سران حکومت وحدت ملی تا دیر وقت درگیر تنش‌ها و اختلافات درونی شان بودند، که ناشی از تقسیم قدرت بود که کماکان ادامه دارد. هر دو جناح سعی کردند/می‌کنند که نزدیکان شان و یا حداقل افرادی که در دوران کارزار انتخاباتی آن‌ها را همراهی کردند، در بدنه‌ی نظام جابجاء شووند.

۲- به رغم تعویض کمیشنران کمیسیون‌های انتخاباتی، اصلاحات لازم در نظام انتخاباتی به وجود نیامده است. سران حکومت وحدت ملی صرف به تعویض چهره‌های کمیسیون انتخابات اکتفا نموده که کارآمدی این چهره‌ها هنوز در هاله‌ی ابهام است. کشمکش‌ها بر سر تعیینات، زیاده طلبی و بالاخره فساد که در کمیسیون مستقل انتخابات جریان دارد، چندی پیش رسانه‌ای شد و طشت رسوایی آن از بام افتاد. تذکره‌ی برقی که به شفافیت انتخابات کمک می‌کند و به رغم این‌که کارمندان آن جذب و مصروف کار اند، اما هنوز توزیع آن رهنمون شروع نشده و ما خیلی امیدوار به شروع و ختم توزیع شناس‌نامه‌ی برقی نیستیم.

۳- برگزاری انتخابات شورای ولایتی و پارلمانی از دیگر تعهدات سران حکومت وحدت ملی بود که باید صورت می‌گرفت. رییس‌جمهور غنی طی صدور فرمان، دوره‌ی وکالت نمایندگان مجلس را تمدید کرد و اکنون نمایندگان مردم بصورت غیرقانونی به کار شان ادامه می‌دهند که غیر حاضری مکرر و اشتغال در امور شخصی شان بارزترین شاخصه‌ی آن‌ها می‌باشند.

۴- برگزاری لویه جرگه، قانونی‌ساختن پُست ریاست اجراییه و ایجاد کمیسیون تعدیل قانون اساسی کاملن در محراق فراموشی سپرده شده است. حکومت وحدت ملی که در واقع یک تجربه‌ی نو سیاسی است و بر اساس یک توافق‌نامه‌ی سیاسی بوجود آمده است، نه در روشنایی قانون اساسی، حداقل انتظار این بود که تعهدات سران حکومت در این خصوص عملی می‌گردید، که متأسفانه مانند دیگر وعده‌های شان هنوز جامه‌ی عمل نپوشیده است.

۵- مهم‌تر از همه این‌که وضعیت امنیتی کشور در سه‌سال اخیر در مقیاس گذشته، به مراتب بدتر و شکننده‌تر شده است. در سه‌سال اخیر، ولایات و ولسوالی‌های افغانستان به دست مخالفین مسلح دولت تصرف شده و دشمن بیش از پیش قوت گرفته است؛ سقوط ولایت قندوز، نأمنی مناطق شمال کشور، حملات انتحاری ویران‌گر چون چهار راه زبِق، شاه شهید و دهمزنگ دال بر این ادعاست.

از شعارهای سیاسی تا فعالیت‌های...

اما طرف دیگر سکه، احزاب سیاسی، نهادهای مدنی، گروه‌های فشار و اپوزیسیون‌های خارج از دایره‌ی قدرت می‌باشند که در مواقع حساس و سرنوشت‌ساز همیشه برخورد‌های سلیقه‌ای و گاهن مخالف ارزش‌ها و منافع کلان ملی می‌کنند. جریان‌های سیاسی موجود به جای این‌که در این شرایط حساس و نفس‌گیر، مرجع و منبع آگاهی دهی عامه باشند و از طریق ابزارهای آگاهی‌بخش در جامعه، وضعیت عمومی را کنترل کنند و از ایجاد شکاف‌های عمیق ملی و قومی در کشور جلوگیری نمایند، خود عامل چند پارچگی و نفاق شده و با تعقیب منافع تیمی، منافع ملی را فراموش کرده اند، که با کمال تأسف در مقابل منافع عمومی و سرنوشت کلان ملی تضامیم و مواضع کاملن غیر منطقی و برخاسته از احساسات تیمی و گاهن سیاسی می‌گیرند.

نهادهای مدنی به عنوان بازوان اصلی نظام دموکراسی وظیفه دارند تا با تحلیل دقیق از اوضاع سیاسی، مردم را در جریان شرایط کشور قرار داده و با استفاده از ظرفیت‌های مدنی و دستگاه‌های خبری اعتراض عمومی در مقابل سیاست‌های مخالف منافع ملی را رهبری کنند، اما آنان با چند قطعه‌نامه‌ی بی سر و پا و کنفرانس‌های مطبوعاتی نافرجام در صدد موضع‌گیری فردی و تیمی بوده و هیچ‌گاهی منافع علیای کشور را درک نکرده و نسبت به آن باورمند نیستند. همچنین جریان‌های سیاسی

مخالف با عناوین متفاوت هر روز اعلان موجودیت نموده و حکومت را به بی‌عدالتی متهم می‌سازند، در حالی که این جریان نه از یک تشکیلات قوی و منسجم برخوردار اند تا در میدان عمل بتوانند نا توانی دستگاه حاکمیت کنونی را به چالش بکشند و نه در سطح تولید ظرفیت‌های تئوریک مؤثر در زمینه‌ی بهبود وضعیت کنونی اند. این ساختارهای معترض با ظرفیت ضعیف و ناکارآمد به هیچ وقت قادر نیستند در تضامیم کلان ملی چانه‌زنی نموده و در لابی‌گری‌های سیاسی به عنوان نیروهای فعال و مؤثر عمل کنند. جریان‌های اعتراضی کنونی نه از هویت ملی مناسب برخوردار اند و نه در سطح مناسبات بین‌المللی از جایگاه وسیع و سنگین بهره‌مند است، بلکه این جریان‌ها بیشتر برخاسته از احساسات فردی و ناشی از اختلافات شخصی یا تیمی با ساختار سیاسی کنونی بوده که به هیچ صورت نمی‌توانند خواسته‌های عمومی را مطرح و در مناسبات پیچیده‌ی سیاسی از مردم افغانستان حمایت نمایند.

برخی از این جریان‌های اعتراضی بدون این‌که به هدفی نایل آیند از حرکت می‌ایستند و یک شبه لحن شان تغییر می‌کنند. این وضع ناشی از فقدان یک اراده‌ی جدی در امر مبارزه با ارزش شکنی‌های ملی بوده که می‌رساند- هنوز سطح شعور و آگاهی سیاسی جریان‌های موجود در کشور به شدت نا متوازن و غیر معیاری است. زیرا با

امروزه گفته می‌شود که حکومت صرف بالای ۶۵ درصد خاک افغانستان حاکمیت دارد و ۳۵ درصد قلمرو کشور زیر اداره‌ی مخالفین مسلح دولت می‌باشد. افزون بر این‌ها، گروه تروریستی داعش در سه‌سال اخیر ظهور کرده و در بخش‌های مختلف کشور به صورت جدی فعالیت می‌کند، تروریست‌های طالبان هر روز در گوشه و کنار ولایات دور دست ترازدی خلق می‌کنند. در کنار این معضلات، ترک جوانان و قشر تحصیل کرده، متضرر شدن وحدت ملی و بالاگرفتن تنش‌های قومی از دیگر مواردی اند، که دلالت بر ناتوانی حکومت وحدت ملی در امر پیشگیری از بحران، فجایع و مشکلات می‌کند. به هر روی، با توجه به آن‌چه در این نوشته وصف آن رفت و با آن‌چه عملن از وضعیت عمومی فهمیده می‌شود، سخت است که به بهتر شدن اوضاع امیدوار باشیم، همان گونه که حکومت وحدت ملی به عنوان یک حکومت توافقی در جریان سه‌سال گذشته به مسوولیت‌های قانونی‌اش عمل نکرده است، در آینده هم به اراده و خواست مردم بی‌اعتنا خواهد بود، بنابراین شهروندان افغانستان باید به فکر چاره‌ای باشند و با استفاده از روش‌های قانونی حکومتی‌ها را مجبور به پاسخگویی کنند، ورنه باید منتظر روزهای بدتر از امروز بود، روزهای که هم عصبیت قومی و مذهبی رشد نماید و هم حس مشارکت همگانی از میان برود، آن گاه کشور در کام یک هرج و مرج تمام‌عیار سقوط خواهد کرد.

برگی از تاریخ

تظاهرات مردم کابل برای جلوگیری از تقلب در انتخابات دور هشتم شورا

"در ختم سال ۱۳۳۰ شمسی دوره‌ی سه‌ساله‌ی شورای هفتم به پایان رسید و روز ۳۱ حمل ۱۳۳۱ (اپریل ۱۹۵۲م) روز انتخابات جدید اعلام شد. حکومت شاه محمود خان که اکنون تمام جنبش‌های سیاسی، احزاب، اتحادیه‌ی محصلین و جراید آزاد را با فعالیت‌های شورای هفتم، خاموش نموده بود، مصمم بود که این اختناق را جدن حفظ نماید، زیرا خانواده‌ی حکمران نمی‌خواست ریفرم‌های را که جبر زمان و اوضاع سیاست داخلی و بین‌المللی بر دوش او تحمیل می‌کرد، در سایه‌ی آن جنبش‌های سیاسی که از طرف پایان پیش‌کشیده می‌شد، به شکل اجباری عملی نماید، بلکه می‌خواست مردم و نمایندگان مردم را با استعمال قوت به جای سابق شان نشانده، و آن‌گاه قسمتی از ریفرم‌ها را که با منابع اصلی خانواده‌ی حکمران چندان تناقض نداشته باشد، از بالا و از طرف خود در محل اجرا گذارد...

این‌است که عکس‌العمل مردم در برابر روش استبدادی حکومت شروع شد. نخست مردم با انتخابات مقاطعه کرده و از حوزه‌های انتخاباتی خارج شدند. متعاقبن تظاهرات بزرگ و بی‌سابقه‌ای مرکب از هزاران نفر دکانداران و پیشه‌وران، مأمورین پایین‌رتبه، محصلین پوهنتون و شاگردان کتابت و طرفداران احزاب وطن و خلق به‌شمول کاندیدان شان در شهر کابل به‌عمل آمد. این‌ها با بیرق‌های حرکت می‌کردند که در آن‌ها شعارهای «وکلائی ملی ما غبار و محمودی» نوشته شده بود، و در سر هر چهار راهه نطق‌های شدیدی ضد مداخلات حکومت در امر انتخابات ایراد می‌گردید. مظاهره‌کنندگان جاده‌های بزرگ شهر را عبور کرده و بعد از ظهر به‌استقامت ارگ سلطنتی به‌حرکت افتادند، در حالی‌که سواره‌نظام دولت ایشان‌را قدم به قدم تعقیب می‌نمود. این اولین مظاهره‌ی سیاسی بود که عملن شخص شاه را مخاطب قرار داده و کابینه‌ی او را تلغین می‌کرد. سلطنت هر دو جناح جاده‌ی ارگ شاهی را با پیاده‌نظام استحکام بخشیده و دروازه‌ی بزرگ ارگ را با موترهای نظامی مسدود، و بام دروازه را با ماشیندار تحکیم کرده بود (بعدها تمام دیوارها و برج‌های ارگ از سنگ ساخته شد). در دهن دروازه‌ی ارگ مقابل عساکر دولتی نطق‌های شدیداللحن علیه حکومت از طرف کاندیدان مردم به‌عمل آمد. افسران حافظ ارگ پیشنهاد کتبی مردم را که مبنی بر محکومیت حکومت و درخواست تجدید انتخابات بود گرفتند، و از طرفی شاه جواب دادند که فردا نظر شاه به مردم ابلاغ خواهد گردید. مردم در همان‌جا فیصله کردند که فردا برای گرفتن جواب شاه در صحن وسیع لیس‌ی استقلال اجتماع خواهند نمود، بدین‌صورت تظاهرات موقت خاتمه یافت.

اما همان شب صحن لیس‌ی استقلال را (در جوار ارگ شاهی) زیر آب فرو بردند، و رادیو کابل رسمن به مردم اخطار داد که سر از فردا هرگونه اجتماعات خلاف قانون و ممنوع است و متخلفین تعقیب خواهند شد. متعاقبن دستجات نظامی با زره‌پوش‌ها در جاده‌های شهر به حرکت افتاد و یک‌شبانه روز این عمل دوام نمود. فردا جراید دولتی نتیجه‌ی انتخابات جعلی روز گذشته را که فقط هفت‌هزار و سه‌صد و هشتاد رأی بود منتشر ساخت، زیرا اکثریت رأی‌دهندگان شهر کابل با این انتخابات مفتضح مقاطعه کرده بودند، در حالی‌که سه‌سال پیشتر مردم شهر کابل در انتخابات شورای دوره‌ی هفتم بیشتتر از پنجاه‌هزار رأی در صندوق انداخته بودند، که بیست و هشت هزار رأی آن متعلق به من (میر غلام محمد غبار) و داکتر محمودی بود، مگر اکنون کاندیدان دولت هر دو نفر مجموعن چهار هزار و هفت‌صد و نود و هشت رأی تحمیلی حاصل کرده بودند.

این تنها نبود، حکومت بعد از مظاهره، منازل و رفت و آمد هیأت‌های اجراییه‌ی احزاب وطن و خلق را علنن تحت مراقبت پلیس‌های بایسکل سوار و افسران موتر سوار قرار داد، و بعد از هفده روز، چهارده نفر از اعضای حزب وطن و شش نفر از اعضای حزب خلق را به زندان افگندند، و از یک‌سال تا چهار سال و یازده سال بدون تحقیقات و محاکمه نگاهداشت."

منبع: میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج. دوم،

- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته‌نامه صدای مردم

آدرس دفتر: کابل، کارته - ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول
عبدالخالق آزاد
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸
سر دبیر
اسحق‌علی احساس
ایمیل: sadaaym@gmail.com
زیر نظر شورای نویسندگان

نقد اجتماعی

نارسایی جامعه به چه می‌انجامد؟

نیما ارسطویی

فرهنگ تقلید و بیعت یک فرهنگ ناپرسا است. انسان‌های که در بستر فرهنگ ناپرسا تولد می‌شوند و دنیای پیرامونی‌شان را از درون چنین فرهنگی می‌شناسند، نبود پرسش‌گری تنها مشخصه‌ی ضمیر آنان است. در عصر کنونی که جریان‌های رادیکال مذهبی و افراطیت دینی به صورت جنون‌آمیز رشد نموده تنها دلیل واضح‌اش ناپرسایی افراد جامعه است، که بدون اندیشیدن به شاعر دینی-مذهبی، به سخنان روایان به اصطلاح دین گوش می‌دهند، آن‌را می‌پذیرند و حیثیت یک دنباله‌رو چشم‌پسته را دارند. در حالی که پرسش‌گری و آگاهی‌طلبی در گوهر انسان سوزه قرار دارد و انسان به عنوان فاعل مختار حق دارد آزادانه فکر کند، آزادانه زندگی کند و آزادانه با پدیده‌های جهان تعین نسبت نماید.

مشکل جامعه‌ی ناپرسا این است، که به ضعف خود پی نمی‌برد، انسان‌های آن فکر می‌کنند، آن‌چه را نمی‌دانند باید معجزه‌ی اتفاق بیفتند و با آمدن وحی، دنیا را بشناسند، نه با اندیشه و تفکر. به این معنی که اصل در جوامع ناپرسا، اطاعت از اوامر و دوری از نواهی است و انسان چنین جامعه‌ی باید مناسبات اجتماعی و دنیایی پیرامون‌اش را مبتنی بر چنین نوع نگرش و بیش‌شناسد، نه بر بستر هست‌ها و حقیقت طبیعت. اساس پرسش‌گری در چنین جامعه‌ی جایگاهی ندارد و با اعتقادات افراد آن در تضاد اند.

جامعه‌ی که ما در آن زندگی می‌کنیم، همین‌گونه نیست، دقیق همین‌گونه، نه از خرافات یک تعریف مشخص دارد و نه زحمت عبور از جهالت‌پیشگی را به خود می‌دهد. به صورت کل تا این‌دم، اصل در جامعه‌ی ما این بوده است، که انسان در جایگاه موجود آفریده‌شده فرمان‌بردار، اختیار سرنوشت خود را ندارد، بلکه مقدر شده، تا مقدرات زندگی‌اش را بکشد و به عنوان یک مُقلد جان‌برکف در راه حق جهاد کند. اما مشکل همیشگی این مقلدان آشفته‌سر این بوده، که هیچ‌گاهی از خود نه‌پرسیده‌اند، حق چیست و چنین اصرار پایان‌ناپذیر برحق‌شمردن راه و روش خود و کُفر انگاری دیگران چه خیری را به جامعه‌ی بشری رسانده است/می‌رساند، چیزی که بدون شک وضعیت اسفبار کنونی ما، برون‌داد عینی و انکار ناپذیر آن است و بخاطر چرخیدن بر همین دور باطل، این چنین درمانده شده‌ایم. چگونه می‌توان از جامعه‌ی که همواره مقلدانه اندیشیده باشد، توقع این را داشت، که مردم آن به چیزی غیر از خور و بهشت و جهاد برعلیه کفار به منظور غازی‌شدن، فکر کنند و به افکار صلح‌جویانه رو بیاورند؟ از این منظر اگر نگاه کنیم، جامعه‌ی ما نه‌تنها جامعه‌ی ناپرسا است، بلکه یک جامعه‌ی رادیکال ناپرسا و ایستا است.

در حالی که جامعه‌ی پویا و پرسش‌گر قبل از هر چیزی دیگر به ایجاد فضای لازم برای دیگر اندیشی، نقد سخن دیگران و به چالش کشیدن کلیشه و سنت اجتماعی توجه می‌کند، به باور مخالف ارزش می‌دهد، به پدیده‌های اجتماعی نگاه تقدس‌انگازانه ندارد و در تعامل با تجدد و نوگرایی کور و کر نیست، بلکه صاحب اندیشه و خرد نقاد است. از سوی دیگر جامعه‌ی پرسش‌گر بر قراردادهای اجتماعی نظارت دارند و با پویایی نظام جامعه را نمی‌گذارد به حالت ایستایی سقوط کند. اصولن در جوامع پویا، مردم با پرسش‌گری به سراغ پدیده‌ها می‌رود و تحت هرگونه شرایط که قرار داشته باشد، به هیچ‌وجه کورکورانه و بدون تفکر و اندیشه چیزی را نمی‌پذیرد.

در یک جمع‌بندی کلی، باید گفت که برای برون‌رفت از وضعیت کنونی و پذیرفتن و نهادینه‌شدن فرهنگ پرسش‌گر و همزیستی مسالمت‌آمیز در جامعه‌ی ناپرسای افغانی، ناگزیریم به حق آزادی اندیشه و فرهنگ پرسش‌گری تن بدهیم، ورنه تا جهان باقی‌ست، سرنوشت ما بدر از امروز خواهد بود، ما همچنان از زندگی دور خواهیم ماند و تمایل به مرگ در اندیشه‌ی انسان افغانستان بیشتر ریشه خواهد گرفت.

کوهبندی

پیش از شکل‌گیری بنیادگرایی معاصر، ایمان مذهبی مردم عمده‌تن در محور ساختارهای سنتی مذهبی و یا مشخص توسط نهادها و یا گروه‌های مذهبی محلی مدیریت می‌شد. بنیادگرایی معاصر، که در جریان پنجاه‌سال اخیر در چوکات گروه‌های بنیادگرایی اسلامی پدیدار گردید، در اساس واکنش دنیای اسلام نسبت به مدرنیته، استعمار و دولت‌داری مدرن بود، که به‌ویژه جهان اسلام آماج آن قرار گرفته بود.

این نگرش نسبت به دین و آموزه‌های آن، که با نظم سنتی جامعه‌ی افغانستان هم‌خوانی نداشت، آن‌چنان‌که آموزه‌ی بیرونی بود، با استفاده از امکانات و برنامه‌ی طراحی شده از بیرون رشد و توسعه یافت. پیامد جنگ سرد در منطقه سبب شد تا زیر فشار آن منازعه‌ی خونین، مدیران ساختارهای سنتی و نهادهای مذهبی اعتبارش را به تدریج از دست داده و زمینه را برای گروه‌ها و افراد گم‌نام که حیثیت و اعتبارش را از تبلیغ اسلام سیاسی، تأمین سلاح و تجهیزات جنگی برای شرکت در یک جنگ سیاسی-دینی می‌گرفت مساعد ساخت.

موضوعات نهفته درون ساختارهای اجتماعی، که جزء از میراث جامعه بود، به صاحبان این پیام از درون ساختارهای که دل‌بستگی‌های تباری، زبانی، مذهبی و سمتی جزء از خصلت طبیعی آن است، زمینه‌ی نفوذ را فراهم ساخته و اما با رنگ و لعاب اعتقادی ظاهر آن‌را استار کردند. تقسیم‌بندی جغرافیایی بشری افغانستان، که در آن حدود و مرزهای قومی، زبانی و مذهبی یک امر طبیعی است، تثبیت برنامه‌ای مورد نظر را سهل و آسان ساخت.

این موضوع، هم‌زیستی تحمیلی اقوام ساکن در کشور را زیر سوال برده و آن‌را در چنبره‌ی احزاب جهادی و یا بنیادگرایان دینی و آن‌هم به شکل محلی آن سازمان داد. این اختلافات مخفی که پیش از این بنابه ترس از نظم حاکم به آتش زیر خاکستر شبیه بود، به یکبارگی پناه‌گاه دیگر یافته و در چوکات احزاب جهادی خود را مخفی ساخت. اعضای این نهادهای بنیادگرا که پیش از این در تمایل به بنیادگرایی ریشه‌های اجتماعی سنتی‌اش را تضعیف کرده بودند، به یکبارگی به این پدیده‌ی کهن و سنتی روی آورده و به پیرایش ویژگی‌های محلی آن برای بهره‌برداری سیاسی آغاز به کار کردند. این

احزاب به تدریج ماهیت ایدئولوژیک آن متأثر از گرایشات جدن قومی گردیده و در چوکات مدافعان قومی عرض اندام نمودند. دامن‌زدن به تبلیغ هجرت و آن‌هم با عواطف و احساس خاص مذهبی، که هجرت نصف جهاد است، بخش اکثریت اقوام و ملیت‌های ساکن در کشور را تحریک به ترک کشور و پناه‌جستن درون کشورهای هم‌جوار ساخت. تبلیغ هجرت از دارالکفر به دارالاسلام و استقرار درون کمپ‌های مهاجران، زمینه‌ی دست‌رسی بنیادگرایان اسلامی را به این سرمایه‌ی اجتماعی نهایت آسان و قابل دسترس ساخت. در بستر فعالیت درون این کمپ‌ها بود، که به تدریج مسئله‌ی ملی مورد توجه قرار گرفته و رهبران احزاب به سرمایه‌گذاری روی آن اقدام کردند. این آغاز اختلافات بود، که ظاهرن فکر می‌شد اختلاف در شکلیات است، اما به تدریج مشخص گردید، که این اختلافات در ماهیت مسئله و به خصوص با مسئله‌ی ملی بی‌تأثیر نیست. این موضوع موتور محرکه‌ی بسیاری از بنیادگرایان را انرژی بخشیده و بخشی اندک از آنان را کم‌تأثیر ساخت.

در این میان تجربه‌ی عملی نشان داد، که پایه‌ی قومی در توسعه‌ی احزاب و آن‌هم بنیادگرایی دینی کاملن تأثیر گذار است. مجددی، پیرگیلانی، سیاف و امثال آن که پایه‌ی ضعیف قومی داشتند، به تدریج در ردیف‌های اخیر و اما گلبدین حکمتیار، مولوی محمدنبی محمدی و برهان‌الدین ربانی بنابه موجودیت کمپ‌های بزرگ قومی برآمد جدی‌تر کردند.

سازمان‌ها و نهادهای ترقی‌خواه که به‌گونه‌ی متضاد با بنیادگرایان دینی، نخبه‌گان سنتی و دولت کارگزار شوروی در

دامن‌زدن به تبلیغ هجرت و آن‌هم با عواطف و احساس خاص مذهبی، که هجرت نصف جهاد

است، بخش اکثریت اقوام و ملیت‌های ساکن در کشور را تحریک به ترک کشور و پناه‌جستن

درون کشورهای هم‌جوار ساخت. تبلیغ هجرت از دارالکفر به دارالاسلام و استقرار درون

کمپ‌های مهاجران، زمینه‌ی دست‌رسی بنیادگرایان اسلامی را به این سرمایه‌ی اجتماعی

نهایت آسان و قابل دسترس ساخت. در بستر فعالیت درون این کمپ‌ها بود، که به تدریج

مسئله‌ی ملی مورد توجه قرار گرفته و رهبران احزاب به سرمایه‌گذاری روی آن اقدام کردند.



کابل می‌اندیشیدند، زیر فشار خشونت چند جانبه از کابل تا پشاور، تهران، مسکو و واشنگتن قرار گرفته، بخش از آن به حکومت کابل تسلیم و برخی دیگر آن به کار پوششی درون احزاب جهادی پرداخته و در آن‌جا حل و یا از کشور فرار و از نقش مستقل باز ماندند.

توسعه‌ی جغرافیایی برای بنیادگرایان دقیق متناسب به شرایط مالی و امکانات تسلیحاتی آنان ارتباط می‌گرفت. مسئله‌ی تبلیغ ایدئولوژیک در اوایل چندان موثر نبود؛ زیرا جامعه‌ای در حال جنگ به سلاح و اعاشه و اباطه نیاز داشت، که آن هم بسیار به آسانی پس از گرفتن کارت عضویت در یکی از این سازمان‌ها میسر می‌گردید.

حامیان بیرونی این گروه‌های تندرو به زودی متوجه این وضعیت گردیده و برای اكمال احزاب و نیروهای سیاسی بنیادگرا لیست فیصدی توزیع سلاح و امکانات را تهیه دیده و مردم افغانستان را به شکل غیر مستقیم زیر مدیریت و سازماندهی احزاب و نیروهای رجعت‌گرای مذهبی و رهبری سیاسی خود قرار دادند. این وضعیت سبب شد تا به تدریج زمینه برای رویا رویی سمتی و قومی فراهم گردیده و احزاب نه در چوکات ملی بلکه در بستر قومی، زبانی و یا سمتی توسعه یابد. توسعه‌ی احزاب در بستر قومی بدون آن‌که کوچک‌ترین توجهی به توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور از جانب آن‌ها صورت گرفته باشد، تضادهای خفته‌ی اجتماعی و تاریخی را دامن زده و این گروه‌ها را به تخاصمات محلی درگیر ساخت. در این مرحله بنیادگرایان دینی با انعطاف‌پذیری خاص درون اقوام هم‌خون و هم‌زبان به سازماندهی طرفداران‌اش پرداخته و به رویکرد قومی برای داعیه‌ی آینده‌اش سرمایه اجتماعی ذخیره کردند. در این مرحله گروه‌های بنیادگرایی افغانی کمتر به عمق مسئله و تولید افکار بنیادگرایی پرداخته و بیشتر به جمع‌آوری نیروی نظامی و توسعه‌ی پایگاه‌های جنگی توجه کردند، در حالی که بنیادگرایان بین‌المللی مانند عبدالله عزام، اسامه و ظواهری برای این منازعه به مدارس توجه و به تولید قوای بشری در سرتاسر کشورهای اسلامی و به‌ویژه در پاکستان یا در پشت جبهه‌ی جهاد به کار بنیادی دست زدند.

ادامه دارد.

بخش اول

بازی مرگبار بنیادگرایی در افغانستان